

دل من تا طمع کرده و شسته بخونی	وای آن دست که رنگی زخما میگیرد
یا داج چشم سید میکنم و مینا لم	مخص جرفست که از سر صد میگیرد
بخت طالب مانده لب مطلوبت	گاه ما خون زک کاه بر ما میگیرد
چون لب شکوه کت سیر بره بخت بسیار	سر بر خیز است ره آواز در ما میگیرد
فقر شوکت بزبانی که جراح افزود	
اسمان رخسار از مغزها میگیرد	
تراکت سبزه کلک بهار افشان من با	رنگ گل برشته سبزه از دیوان من باشد
حدنگم را بهداف از دوده افغ تراوش	که از سبک زردا من بجان من باشد
بروزی و ضعف بجم سبک بر زکاترا	محط افشده از بجز کز کان من باشد
ز قیصر نقبازی میدا ایجا چشم من	خط خوبان غدا کوزه دمان من باشد
کل عیش من ز جمعیت دل عجب میگرد	حواس شفته کت من فصل گلزار من باشد
بکل پیر بهتان مصمم باشم گرفتار	رخسار گلشن یوسف که در زندان من باشد
لبسه سینه دارد دولت نظاره اقبال باشد	
سواد پند شوکت سانه مرگان من باشد	
دماغی کو که از کفنا رمن بوی جنون است	ز زخم حامه ام صفون رنگین جای چون
شکایتها و اسر من بر نواز عصفه طلفت	ازین یک بیض زنگار صد طلوعی برده
بودار نشانی سر فرازی محالست این	که عکس میکند آن ارا را اینجا کوفت
بها ضعف من کل کرده است از تیر تو	که جامه در هر جوانش بوی مستون است
بجز حالت که سیر و نندازد موی سینه	

ز شورنت خود باده ما را ننگ باشد	
جراغان کل از تحریک بال بملان میرد	جراغی بی باغ از باده شمع فرو آید
جراغ نطق ما از باد دمان ز ما میرد	جوشی شهلا او از فانوس می باشد
هر از باد خرقان تو شمع آتوان میرد	بجاکم ای بختیم طمع هسته ز یک باد
که شمع کرم خواهد بود بختیم با سها میرد	ز بیداری چراغی مهر باش خویش رون
جراغ ماهنات از باد دمان کتا میرد	بهر جاعش زیم انشقا م فرود میگرد
ز بوی پیرهن اینجا چراغ کاروان میرد	جز رود اید یکف مطلب کس کاروان
بهر میداری بر سهای عجم امید شوکت	
که هر صبح در اقلیم شام من جوان میرد	
تند ز سخله آواز بلبل بال افشانه	بطحی عجم طوس ز شام امشب چراغ
کل بنامه ماکوی از کردنگدان بود	شراب زیم عالی نشاء بود از شوخیه سیا
خوش عهد یکدیکه شین من بی برشته نشاء	بیادک حرک کشتم ادم تار و وطن بر
نگاه کرم فرکان از چراغ زرد اما بود	ادب نگار نشاء امشب تا کرم نظاره کرد
عجب حیب من از سر موه مجسمه خال بود	ز شوشی چه طرف میگرد و دجان کربان
بهر سوان که هر از بوج اب خویش غلط	دل ما را بنود آرم از نصیب هنر مستند
بسر دارند سودای حط سبز بان شوکت	
بها نامر نوشت شیره بختان حط رحمان	
برق زمرعه من ز جوا میگیرد	واغ و الاله باغ ز جها میگیرد
زخم من از سحر مشک هوا میگیرد	کرده از از من از طعنه مردم خرد

برافزوری

دامن